■ اگر مردم درک درستی از ولایت داشتند و می‌فهمیدند ولایت برای سعادت دنیا و آخرت آنها اصل است، باید با سر طرف ولایت می‌آمدند نه اینکه رهایش کنند و وقتی هم که او سراغ‌شان می‌رود لبیک نگویند

گفت‌وگوی «وطن امروز» با دکتر رجبی دوانی، استاد تاریخ اسلام درباره تفاوت ماهوی حکمرانی ولایی و حکمرانی مادی

بهشت ولایت

وقتی پیامبر اکرم(ص) روز هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجری در محل غدیر خم دست امیرالمومنین را بالا برد و به امت اسلام اعلام کرد بعد از من علی بن ابی‌طالب ولی، امام و صاحب اختیار شماست، درصدد این نبود صرفا فردی را به عنوان جانشین و وصی خود اعلام کند، بلکه رسول خاتم علاوه بر معرفی فرد و شخصی معین، به دنبال معرفی مترقی‌ترین مدل حکمرانی در تاریخ بشر یعنی مدل حکمرانی ولایی علوی به جهانیان بود. این معنا را حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی ذیل آیه ولایت بخوبی مطرح می‌کنند: «همان‌طوری که ملاحظه می‌کنید، آیه دارد به طور اشاره‌ای علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را به عنوان ولی امر معین می‌کند ولی نه به صورت معین کردن زورگویان تاریخ که وقتی معاویه فرض کنید می‌خواهد برای خودش جانشین معین بکند، می‌گوید این پسر جانشین من است، فرزند من که هست، باید که به این مقام، او بعد از من برسد. خدای متعال این جوری برای پیغمبر جانشین معین نمی‌کند، می‌گوید علی بن ابی‌طالب باید بعد از پیغمبر به حکومت برسد، چون ملاک حکومت در او هست به نحو شدید. چیست؟ ایمان کامل به خدا، اقامه صلات در جامعه، دلبستگی به انفاق و ایتای زکات تا حد از خود بی‌خود شدن، ضمن اینکه نصب می‌کند خلیفه را، ضمن اینکه معین می‌کند خلیفه را که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است ملاک را، مناط را، فلسفه خلافت او را هم روشن می‌کند. این آیه قرآن است».

اما این مدل حکمرانی چه تفاوت‌ها و تمایزاتی با حکومت‌های رایج جهان در طول تاریخ داشته است و مدل حکمرانی ولایی چه ابعاد و ویژگی‌هایی دارد؟ برای یافتن پاسخ‌های سوالات‌مان با دکتر «محمدحسین رجبی‌دوانی» استاد تاریخ اسلام گفت‌وگو کردیم.

■ ما معتقدیم پیامبر در روز غدیر، ولایت امام علی(ع) را بر مسلمانان ابلاغ کرد؛ حال سؤال اینجاست: آیا برداشت مسلمانان صدر اسلام از ولایت، منطبق بر آنچه بود که خدا اراده کرده بود یا آنها از ولایت برداشت‌های شخصی داشتند که لزوماً انطباقی هم با معنای دینی ولایت نداشت؟

آیه شریفه قرآن که مربوط به ولایت امیرالمؤمنین(ع) است و بعد از واقعه غدیر نازل شده است، می‌فرماید: «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» [با اعلام ولایت امیرالمؤمنین(ع)] امروز کافران از [به انحراف رفتن] دین شما [و یا به بن بست رسیدن آن] مأیوس شدند. چرا؟ چون خدا تدبیر ولایت امیرالمؤمنین(ع) و اهل بیت عصمت و طهارت(ع) را کرده است، یعنی اسلام قائم به پیغمبر(ص) نیست. اگر پیغمبر(ص) از دنیا رود، با تدبیر ولایت، راه پیغمبر(ص) ادامه می‌یابد و اسلام نابود نمی‌شود. لذا می‌فرماید: آنهایی که در این فکر هستند وقتی که دیدند خداوند تدبیر ولایت را کرده است، مأیوس شدند از اینکه دین شما بخواهد به انحراف یا بن‌بست رود و به نابودی کشیده شود. مقصود از این باب است که تداوم راه پیغمبر(ص) هم جز در ولایت اهل بیت(ع) نیست.

نکته مهم این است که مردم زمانه رسالت پیغمبر(ص) که ما آنها را اصحاب حضرت می‌نامیم، یعنی نخستین مخاطبان اسلام که مردم مکه و مدینه و سایر مناطق شبه‌جزیره عربستان بودند، از ولایت درک درستی نداشتند. اینها حاکمیت بر مردم را در قالب ریاست قبیله و نظام پادشاهی که تا حدودی به آن آشنایی داشتند در یمن، حبشه، مصر، ایران و روم می‌شناختند اما اسلام تدبیر «ولایت» را برای مسلمانان اندیشید که فراتر از سلطنت و حکومت و حاکمیت بود و برای اینکه بفهمند و بدانند ولایت چیست که اسلام آن را ابداع و عرضه کرده است آیه نازل می‌شود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» یعنی صاحب ولایت بر شما فقط خداست و بعد از خدا پیامبرش و کسی که ایمان آورده و نماز را به پا داشته است و در رکوع نماز صدقه و زکات خود را می‌دهد؛ یعنی امیرالمؤمنین(ع). اینکه عرض می‌کنم ولایت فراتر از سلطنت و حکومت و حاکمیت است، این است که خداوند شأن خود را پایین نمی‌آورد. وقتی می‌فرماید من صاحب ولایت بر شما هستم، این نیست در حد یک پادشاه، رئیس قبیله و سلطان خود را قرار دهد، لذا ولایت شؤون مختلفی دارد که یکی (که بسیار مهم هم هست) حکومت کردن بر مردم است. سایر شؤونش مرجعیت دینی مردم، حفظ وحدت و جلوگیری از تفرقه امت است. شأن دیگر ولایت این است که باعث رشد و تعالی فرد و جامعه می‌شود و مردم را به صلاح و رستگاری می‌کشاند. هیچ حکومت و حاکمیتی دنبال چنین چیزی نیست و حداکثر می‌خواهد جامعه را از نظر رفاهی و سبک زندگی بالا ببرد اما اینکه تک‌تک افراد، دنیا و آخرت‌شان تضمین شود، این فقط در اصل ولایت معنا پیدا می‌کند. خداوند در ادامه می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (آیه ۵۶ سوره مائده) یعنی اگر شما مسلمان‌ها ولایت خدا و پیغمبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و اولاد طیبین و طاهرین او را بپذیرید، می‌شوید حزب‌الله و خداوند وعده داده حزب‌الله همیشه پیروز است، چون بر اساس حدیث نبوی «الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه؛ اسلام عالی است و چیزی برتر از آن نیست». این برتری در سایه ولایت و تشکیل امت حزب‌الله پیدا می‌شود، لذا خداوند می‌خواست امت اسلام بشود امت حزب‌الله و این شدنی نبود مگر در پرتو ولایت. منتها مردم این را نمی‌خواستند، اصحاب پیغمبر(ص) بویژه برجسته‌ها و سرشناسان و خواص جامعه بر مبنای معیارهای جاهلی که هنوز رگه‌هایی از ارزش‌های آن دوره در آنها بود، نمی‌خواستند ولایت به این صورت در بین آنها حاکمیت یابد، لذا ما می‌بینیم حتی با ولایت خود پیغمبر اکرم(ص) هم مشکل دارند چون لازمه ولایت، اطاعت محض و کامل است. ما موارد متعددی از نافرمانی از پیغمبر(ص) و عدم اطاعت از ایشان را داریم. امیرالمؤمنین(ع) در خطبه ۲۱۰ نهج‌البلاغه به این موضوع اشاره می‌کند و می‌فرماید به قدری از پیغمبر اکرم(ص) نافرمانی کردند و به قدری به آن حضرت دروغ بستند که پیغمبر(ص) به خطبه ایستاد و از آنها ابراز بیزاری و برائت کرد. شما ببینید چگونه است! حضرت امام رضوان‌الله علیه به همین موضوع در وصیتنامه خود جایی که تجلیلی از مردم بی‌نظیر ایران می‌کند اشاره دارد و می‌فرماید مردم ایران از مسلمانان صدر اسلام و اصحاب رسول‌الله(ص) و مردم عراق و حجاز در عصر امیرالمؤمنین(ع) برترند، زیرا آن حضرت اصحابش را به سبب نافرمانی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها بر فراز منبر نفرین می‌کرد. این چه چیزی را می‌رساند؟ اینها اصحاب پیامبر(ص) هستند نه دشمنان آن حضرت. اصحاب یعنی کسانی که به رسالت آن بزرگوار ایمان آوردند و مسلمان شدند و باید دید در معیت آن حضرت چه کار کرده‌اند که آن اهداف عالیه را عملی کنند اما بعدا حضرت از آنها اعلام برائت می‌کند، لذا ولایت خود پیغمبر(ص) را برخی مسلمانان برنتافتند، چه برسد به ولایت امیرالمؤمنین(ع) و چون ولایت را کنار گذاشتند، حزب‌الله تشکیل نشد. یعنی مسلمانان حزب‌الله نشدند، زیرا حزب‌الله در پرتو ولایت معنا پیدا می‌کند و نتوانستند بر جهان غلبه کنند، چون وعده خداوند (فان حزب‌الله هم الغالبون) با ولایت معنا می‌یابد.

یکی از شئون ولایت این است که باعث رشد و تعالی فرد و جامعه می‌شود و مردم را به صلاح و رستگاری می‌کشاند. هیچ حکومت و حاکمیتی دنبال چنین چیزی نیست و حداکثر می‌خواهد جامعه را از نظر رفاهی و سبک زندگی بالا ببرد اما اینکه تک‌تک افراد، دنیا و آخرت‌شان تضمین شود، این فقط در اصل ولایت معنا پیدا می‌کند

■ اگر بخواهید به تعدادی از مهم‌ترین عوامل عدم تحقق ولایت امیرالمومنین در هیأت و قالب حکومت اشاره کنید، از کدام عوامل نام می‌برید؟ به عبارت دیگر چه شد که غدیر و جانشینی حضرت علی(ع) در مساله حکومت به تحقق نپیوست؟

از یک سو بی‌بصیرتی انصار یعنی مردم مدینه بود. با اینکه اینها هیچ مشکلی با اهل‌بیت(ع) نداشتند، بعد از پیغمبر(ص)، امیرالمؤمنین(ع) را همراهی نکردند. مهاجران هم که بخش دیگری از اصحاب پیغمبر(ص) هستند به خاطر ۲ عامل مهم با امیرالمؤمنین(ع) نمی‌توانستند همراهی کنند و نمی‌خواستند؛ عامل اول بنی‌هاشم بودن حضرت و عامل دوم جوسازی به واسطه رگه‌های جاهلیت نسبت به شخصیت حضرت بود. مخالفان مدعی بودند امیرالمؤمنین(ع) از بنی‌هاشم است و پیغمبر(ص) هم از بنی‌هاشم، لذا اگر، هم رسالت در بین آنها باشد و هم امامت، بقیه تیره‌های قریشی قریش (که مهاجران عمدتا بودند) احساس می‌کردند دچار خسران می‌شوند و همه افتخارات متعلق به تیره بنی‌هاشم خواهد بود؛ پس بقیه تیره‌ها چه؟ لذا خلیفه دوم به صراحت بیان کرده ما نگذاشتیم بعد از پیغمبر(ص)، علی(ع) عمدا به خلافت و قدرت برسد، چرا که در این صورت خلافت و امامت با رسالت هر ۲ در بنی‌هاشم جمع می‌شد و بنی‌هاشم تا قیامت به قبیله قریش فخر می‌فروخت! رسالت، آنها را کافی است ولی امامت و خلافت باید در تیره‌های دیگر قریش بچرخد تا این افتخار نصیب همگان شود؛ این حرف دل قریشی‌ها بود.

البته آن تعالیمی که پیغمبر(ص) بیان فرموده است، همان آیه شریفه قرآن و ولایت اهل‌بیت و امت حزب‌الله، اگرچه توسط آن مردم در آن زمان مورد باور قرار نگرفت و انجام نشد ولی الحمدلله در زمان ما انجام شد و مردم ما به ولایت رو آوردند. اگر حالا امام معصوم را ندارند، نایب امام را که از نظر اختیارات و موقعیت، منهای عصمت، همان حالت امام معصوم را دارد، همراهی کردند، لذا نظام مقدس ولایت در ایران شکل گرفت و امت حزب‌الله تشکیل شد. برای همین شما می‌بینید در این سال‌ها هر آنچه از دشمن بر می‌آمده برای مقابله با نظام ولایت و نابودی آن انجام داد ولی تمام اینها شکست خورد و حزب‌الله پیروز شد. اینطور نیست که چون آنها در صدر اسلام بد عمل کردند، نتیجه‌اش این باشد که امت‌های بعدی مسلمان دیگر تابع آنها باشند، نه! تعالیم قرآن وجود دارد، تعالیم پیغمبر اکرم(ص) هست، اگر آنها خلاف کردند، دلیل نمی‌شود ما از اصحاب متخلف تبعیت کنیم. ما قرآن و سیره پاک پیغمبر(ص) را داریم.

در آموزه‌های ما هست که صاحب ولایت همچون کعبه است. مردم باید بروند سراغ صاحب ولایت و دور او بچرخند و بگردند تا سعادت خود را تضمین کنند، نه اینکه صاحب ولایت در خانه اینها برود بگوید فراموش نکنید من برای سعادت و نجات شما معین شدم، البته امیرالمؤمنین(ع) این کار را هم کرد، با این حال دور او نیامدند. یعنی اگر مردم درک درستی از ولایت داشتند و می‌فهمیدند ولایت برای سعادت دنیا و آخرت آنها اصل است، باید با سر طرف ولایت می‌آمدند، نه اینکه رهایش کنند و وقتی هم که او سراغ‌شان می‌رود لبیک نگویند. امیرالمؤمنین(ع) در احتجاجاتش، تأکید بر این دارد که نگذارید امری را که خدا و رسولش در خاندان پیغمبر(ص) قرار دادند از میان آنها خارج شود؛ شما بی‌چاره می‌شوید، بحث این نیست که حکومت از دست من در می‌رود. نفس حکومت برای امیرالمؤمنین(ع) چنان بی‌ارزش است که حضرت می‌فرماید از عطسه یک بز (در یک تعبیر) یا یک کفش بسیار مندرس و وصله‌زده‌ای که دارد دوباره وصله می‌شود (در تعبیری دیگر) بی‌ارزش‌تر است. امام به ابن عباس می‌فرماید به خدا سوگند حکومت بر شما از این کفش مندرس هم پیش من بی‌ارزش‌تر است، مگر حقی را احقاق کنم و عدل را حاکم سازم، که آن نفعش برای جامعه است.

امام می‌فرماید هر آنچه آفتاب بر آن می‌تابد به من بدهند به قیمت درآوردن پوست جویی از دهان مورچه‌ای، من حاضر نیستم. این عدل را امیرالمؤمنین(ع) می‌خواهد حاکم کند که بهره‌اش را چه کسی می‌برد؟ جامعه. سعادت دنیا و آخرت اینها تضمین می‌شد که خودشان به سعادت خودشان پشت پا زدند و شقاوت را پذیرفتند.

امیرالمؤمنین علی(ع) بر خلاف دیگر سیاستمداران تاریخ و دشمنان به ظاهر مسلمان که در مقابلش ایستادند، یعنی ناکثین، قاسطین، مارقین و دیگران، حاضر نیست اخلاق را از سیاست جدا کند؛ امیرالمؤمنین(ع) چنین روش‌هایی نداشت و دروغ، فریب و شانتاژ را در سیاست خود راه نمی‌داد و چه بسا در ظاهر امر از این جهت حضرت ضربه هم خورده است

وجود مقدس امیرالمؤمنین(ع) به خاطر بقای اصل دین و مصلحت بالاتری - که جلوگیری از تفرقه جامعه بود - به اصطلاح امروز دوقطبی و چندقطبی شدن و افتادن مسلمانان به جان هم، حاضر شد این صبر تلخ را بکند. البته امام از یک طرف وظیفه بیم دادن مردم و هشدار به آنها را دارد برای اینکه بدانند حق کیست و کجاست و چه کنند که دچار شقاوت نشوند؛ از طرف دیگر هم باید طوری عمل کند که اگر عده‌ای هم به یاری او بر می‌خیزند، جامعه به این صورت درنیاید که مسلمان به جان مسلمان بیفتد و دچار آشفتگی و خونریزی شود، زیرا بهره آن را کفار و مشرکانی می‌برند که همان‌طور که عرض کردم آرزوی‌شان این بود که بعد از پیغمبر(ص) اساس اسلام نابود شود.

قبل از انقلاب اینگونه بوده است و الان هم کم و بیش شاید همین باشد که وقتی می‌خواهند حتی تصویری از امیرالمؤمنین(ع) ارائه کنند، امیرالمؤمنین(ع) را با ذوالفقاری مقابل آن حضرت و یک شیر در کنار ایشان تصویر می‌کنند. گویی حضرت همیشه با شمشیر و با زور و قدرت با دیگران برخورد می‌کرده است اما این کاملا اشتباه است. هرگز اینطور نبود که امیرالمؤمنین(ع) شمشیر را همیشه با خود حمل کند. بله! موقع جنگ و نبرد، ایشان شمشیر حمل می‌کرد اما اینکه ایشان بخواهد در کوچه و خیابان با شمشیر حرکت کند اصلا اینگونه نبوده است. حتی وقتی آن وجود مقدس در مقام خلافت است و فتنه‌های بزرگی به ایشان تحمیل می‌شود، امیرالمؤمنین(ع) سلاح را به عنوان آخرین راهکار قرار می‌دهد. هرگز اینطور نیست که آن حضرت از اول با مخالف با شدت عمل بخواهد مقابله کند. امام بعد از احتجاجات و مناظرات با غاصبان خلافت که حاضر نیستند سخن حق را بشنوند و بپذیرند وظیفه دارد که اگر مردم پای کار بیایند با حمایت آنها این موقعیت را تغییر دهد اما وقتی آنها نمی‌آیند باز امیرالمؤمنین(ع) اینجا دست به شمشیر نمی‌برد و دیگر تکلیفی ندارد، چون با نیروی کم، ایستادن مقابل غاصبان جز از بین رفتن یاران آن حضرت و تداوم حکومت غاصبان نتیجه دیگری ندارد.

■ به نظر شما تفاوت‌های اصلی و وجوه تمایز اثرگذار در حکومت ولایی امیرالمؤمنین با سایر حکومت‌های تاریخ بشر در چیست؟

امیرالمؤمنین علی(ع) بر خلاف دیگر سیاستمداران تاریخ و دشمنان به ظاهر مسلمان که در مقابلش ایستادند، یعنی ناکثین، قاسطین، مارقین و دیگران، حاضر نیست اخلاق را از سیاست جدا کند. امروز می‌گویند در علم سیاست، اخلاق اتفاقا جایگاهی ندارد. الان ببینید که برای رسیدن به مطامع پست دنیوی، حکام عربستان که به دروغ خود را خادم حرمین شریفین می‌دانند در ماه‌های حرام، مردم بی‌دفاع یمن را به خاک و خون می‌کشند و خانه و زندگی‌شان را نابود می‌کنند، عین خیال‌شان هم نیست؛ چرا؟ چون می‌گویند سیاست ما اقتضا می‌کند برای منافع‌مان این کارها را بکنیم و غرب هم از این جنایتکاران و این جنایت‌ها حمایت می‌کند. امیرالمؤمنین(ع) نه تنها چنین روش‌هایی نداشت، بلکه دروغ، فریب و شانتاژ را هم در سیاست خود راه نمی‌داد و چه بسا در ظاهر امر از این جهت حضرت ضربه هم خورده است. ببینید! وقتی امیرالمؤمنین(ع) به خلافت رسید، در نخستین اقدام خود معاویه و دیگر حاکمان فاسد و فاسق دوره خلیفه پیشین را عزل کرد. مغیره بن شعبه ثقفی و عبدالله بن عباس (پسرعموی امیر مؤمنان علیه‌السلام) که سیاستمداران برجسته‌ای بودند به حضرت عرض کردند: معاویه در زمان ۲ خلیفه پیشین در حکومت شام بوده و قدرتی به هم زده است. اگر او را عزل کنید مقابل شما می‌ایستد و چون دارای موقعیت است، برای‌تان دردسر ایجاد می‌کند. مثل خلفای پیشین حکمی بدهید که او را تثبیت کنید. وقتی حکم به دست او برسد با شما بیعت می‌کند، پس از آن عزلش کنید و هر کسی را که خواستید بگذارید، دیگر نمی‌تواند با شما مخالفت کند. شاید سیاست این را اقتضا می‌کرد.

شاید هم در نگاه دنیوی خیلی طبیعی و عقلانی به نظر برسد اما امیرالمؤمنین(ع) فرمودند برای یک لحظه هم من حاضر نیستم او را در این جایگاه ببینم و تثبیت کنم. یعنی چه؟ حضرت می‌داند تعیین معاویه که هیچ صلاحیتی برای حاکمیت بر مسلمانان ندارد یک اشتباه فاحش و بزرگ است و اگر امیرالمؤمنین(ع) به حاکمیت او حکم دهد، یعنی بر این اشتباه فاحش صحه گذاشته است، در حالی که امام اصول مشخصی بر مبنای تعاریف الهی دارد و با آنکه می‌داند معاویه می‌ایستد و فتنه به پا می‌کند (که چنین هم شد) حاضر نیست خلاف آن اصول مسلم، چنین مصلحت‌اندیشی‌هایی داشته باشد. یا در موارد دیگر، چرا حضرت، طلحه و زبیر را از دست می‌دهد؟ اینها ۲ حکم برای حکومت کوفه و بصره می‌خواستند و مقداری رانت از بیت‌المال. امیر مؤمنان(ع) حاضر نشد بدهد؛ چرا؟ چون فرمود اینها طلحه و زبیر دوره پیامبر نیستند، تغییر کرده و دنیازده شده‌اند. امام می‌دانست اگر حکومت کوفه و بصره را به آنها بدهد، باعث تباهی آن مردم و آن منطقه خواهند شد. می‌گویند حداقل، حق ما را از بیت‌المال اگر مثل عثمان نمی‌دهی مثل خلیفه دوم بده. آن حضرت می‌فرماید من دارم مثل پیامبر می‌دهم، آنها هم وقتی می‌بینند از امیرالمؤمنین(ع) چیزی عایدشان نمی‌شود، در مقابل آن وجود مقدس می‌ایستند. حضرت می‌توانست با کمی اغماض آنچه را که از بیت‌المال می‌خواستند به آنها بدهد و جلوی شر و فتنه جمل را بگیرد ولی این در قاموس امام و سیاست آن حضرت نیست.

عایشه هم پیش از امیرالمومنین با عثمان، خلیفه سوم درافتاده بود که عایدی او از بیت‌المال را بسیار کاهش داده بود. اصلا فلسفه امامت در همین نجات جامعه است. برای امیرالمؤمنین(ع) حتی مرگ یک نفر از اهالی شام یا بصره یا خوارج سخت بود، با اینکه آنها دست به سلاح بردند. شاید در خیلی از تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و حکومت‌ها از بین رفتن دشمن باعث شادی و مسرت باشد اما امیرالمؤمنین(ع) امام الانس و الجان است. او آمده است بشریت را نجات دهد؛ نه تنها آنهایی را که به ظاهر مسلمان بودند، بلکه حتی مشرکان را. امیرالمؤمنین(ع) در اجرای حکم خدا به جنگ با دشمنان خدا و دین می‌رود و دشمن را می‌کشد و از عمل در راه خدا احساس رضایت می‌کند اما وقتی می‌بیند کسی هدایت نشده دارد می‌میرد و به جهنم می‌رود، رنج می‌برد. برای پیغمبر بزرگوار ما، امیرالمؤمنین و دیگر اولیای دین علیهم‌السلام مایه رنج است که حتی یک نفر، مشرک از دنیا برود و هدایت نشود. آن بزرگواران اینگونه به مسائل نگاه می‌کردند ولی جامعه لیاقت‌شان را نداشت. امیرالمؤمنین(ع) اگر ایستاده و آن سختی‌ها را تحمل می‌کند، برای آن است که مردم به صلاح برسند و دچار شقاوت نشوند اما متأسفانه امام یار کافی که موقعیت آن بزرگوار و عظمت ایشان را درک کنند، نداشت.

طلوع و غروب عدالت

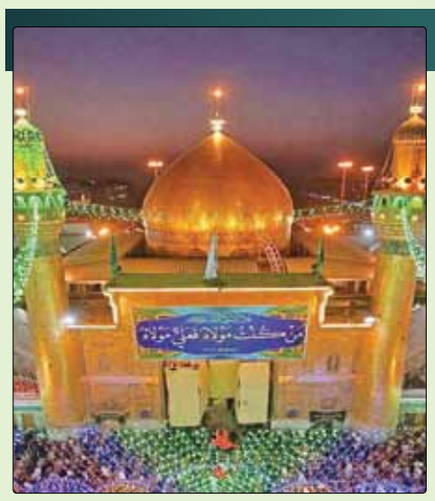

ابوالفضل بابک اسلامی: آسمان یتیم می‌شود. زمین انگیزه‌ای برای چرخیدن ندارد. زمان در گوش زمین زمزمه می‌کند: «ثانیه‌های بدون او به کندی ساعت‌ها می‌گذرد و ساعت‌های بدون او ثانیه‌ای نمی‌ارزد».

***

آسمان از همیشه خوشحال‌تر است! زمین عربستان با چهره آفتاب‌سوخته‌اش می‌خندد. پیامبر خدا روی بلندی ایستاده و هزاران نفر به سخنانش گوش فرا داده‌اند. پیغمبر خدا عمامه مشکی زیبایی بر سر دارد و با چشم به دنبال او می‌گردد. او را فرا می‌خواند. دست او را بالا می‌برد. زمین و زمان خیره شده‌اند به عمامه‌ای مشکی که پیامبر به آرامی از روی سر خود برمی‌دارد و روی سر او می‌گذارد. وظیفه هدایت مسلمین را روی شانه او گذاشته است. اشک در چشمان آسمان حلقه می‌زند. دستی که بالا رفت براستی حلقه اتصال نبوت و امامت بود ولی زیاد طول نکشید که حلقه اتصال را باز کردند و این دست را هم بستند. برای‌شان خیلی سخت نبود که عمامه مشکی را هم فراموش کنند. تا بالاخره تجسم عدل و علم خدا خانه‌نشین شد و او که باید زمام امور را به دست می‌گرفت، به دنبال وسیله‌ای شد برای حفر چاه. قسم به تاریکی‌های شب که این همان چیزی بود که پیامبر اسلام را نگران کرده بود!

این بار آسمان بلاتکلیف است. منتظر چشمان اوست که چه تصمیمی می‌گیرد. شاید بعد از ۲۵ سال فساد و بدبختی و خوردن بیت‌المال راهی باشد که پرتویی از عدالت او جلوه کند. زمین که از شنیدن صدای ۲۵ سال ناله‌های غریبی او بیمار شده است، نگاهی به زمان می‌اندازد. تاریخ فرصت زیادی ندارد تا از عظمت او استفاده کند. جماعت شهر، صف کشیده‌اند تا با او بعد از مدت‌ها بیعت کنند. براستی آیا این‌بار قول‌شان قول است؟

«... اشخاصی در این تاریخ کوتاه که از عمر اسلام گذشته به شکل بت در آمده‌اند؛ برهم زدن روش آنها بسیار دشوار است... بدانید اگر من این دعوت را پذیرفتم آنطور که خودم می‌دانم و می‌فهمم و طبق برنامه خودم عمل می‌کنم...».

***

زمین و آسمان یتیم شد. جماعت نالایق، لیاقت مردی را نداشتند که در روزهای گرم در بیرون دارالاماره می‌نشست تا مراجعان به او دسترسی پیدا کنند. خلیفه‌ای که کوشش می‌کرد وقتی به بازار می‌رود از کسی خرید کند که او را نشناسد و مبادا بین او و دیگران فرق گذارد. کسی که بدون کوچک‌ترین سازشی تمام حقوق از دست رفته مردم در دوران خلفای نخستین را به اهلش واگذار کرد و به احدی ترحم نکرد. این عدالت نجومی او بود که باعث شد آنها که از بی‌عدالتی سود می‌بردند، چنگال‌های خود را تیز کنند. قدرت رسانه‌ای ظالمان تا حدی بود که بعد از مدت کوتاهی حکومت دوباره از مسیر امامت و عدالت خارج شد. خدا می‌داند چه زمان قرار است جماعت نالایق آدم شوند.

تاریخ که گویا هنوز بعد از هزار و اندی سال خمار چشمان اوست، آهی می‌کشد و زیر لب می‌گوید: «علی جان برگرد!»

و سروشی می‌رسد: «برمی‌گردد! روزی که جماعت نالایق آدم شوند...».